

دکتر جان اسوالت، اشعیا، جلسه ۲۵، اشعیا ۵۲-۵۳

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جان اسوالت در حال تدریس در مورد کتاب اشعیا است. این جلسه شماره ۲۵، اشعیا فصل‌های ۵۲ و ۵۳ است.

عصر بخیر. در چنین شبی، متوجه می‌شوید که بازماندگان صالح واقعاً چه کسانی هستند. تبریک می‌گویم. از دیدنتان خوشحالم. از اینکه با شجاعت در زیر باران شدید، متشکرم.

بیایید با هم دعا کنیم. ما سرود قدیمی «بارش‌های برکت خواهد بارید» را به یاد داریم. و از تو سپاسگزاریم که این شخصیت و طبیعت توست که برکات را بر قوم خود جاری می‌سازی. برکاتی که به وفور و بدون استحقاق، اما از روی مهربانی قلبت به ما عطا شده‌اند. متشکرم.

ما بسیاری از نعمت‌هایی را که بدیهی می‌دانیم، تشخیص می‌دهیم. فرض می‌کنیم که به نحوی آنها را به دست آورده‌ایم یا لیاقتشان را داریم. و وقتی آنها را در زمانی که می‌خواهیم، ندارند، از فرم خارج می‌شویم.

ای پروردگار، به ما رحم کن. امشب برای کسانی که از نظر روحی، عاطفی، مالی و بسیاری از جهات دیگر در حال گذر از آب‌های عمیق هستند دعا می‌کنیم. دعا می‌کنیم که واقعاً نعمت‌هایت را بر آنها جاری سازی.

به آنها قدرت بده تا زمانی که دشمن آنها را زمین می‌زند، بایستند. ای پروردگار، به آنها قدرت بده تا زمانی که دشمن آنها را از هرگونه حمایتی محروم می‌کند، موفق شوند. پروردگار، سپاسگزارم.

شکرگزار تو هستیم که این طبیعت توست، این شخصیت توست. ما تو را ستایش و تمجید می‌کنیم. از تو به خاطر این متن فوق‌العاده از کتاب مقدس که امشب پیش روی ماست، سپاسگزاریم.

دعا می‌کنیم که دوباره به ما کمک کنی تا حداقل برخی از اعماقی را که اینجا هست، کاوش کنیم، تا برخی از ثروت‌هایی را که اینجا برای ما وجود دارد، بیابیم. ای خداوند، خودت را بزرگ کن. بگذار تو را در شگفتی زیبایی و مراقبت تو ببینیم و تو را شکر خواهیم کرد. به نام تو، آمین.

دفعه قبل که به فصل‌های ۴۹ تا ۵۱ نگاه کردیم، دیدیم که در آن فصل‌ها، اگرچه از زبان رهایی استفاده شده است، اما به بابل اشاره‌ای نشده است. اینکه مسئله دیگری وجود دارد که باید به آن پرداخته شود و آن مسئله، بیگانگی آنها از خداست.

بازگشت به خانه یک چیز است، اما چگونه می‌توان به سوی خدا بازگشت؟ چگونه می‌توان به این بندگان وعده داده شده خداوند تبدیل شد؟ اینها کسانی هستند که به عنوان گواه خدا تعیین شده‌اند و بنابراین این S، سوال در اینجا مورد بررسی قرار می‌گیرد. ما با فصل ۴۹ آیه ۱ با دومین مکاشفه بنده، با حروف بزرگ شروع کردیم. اولین مورد در فصل ۴۲ بود، اما مردم گفتند: خدایا، ما را فراموش کرده‌ای. کار تو با ما تمام است.

تو دیگر هیچ کاری با این موضوع نداری و خدا اعتراض می‌کند که نه، نه، من تو را فراموش نکرده‌ام. و بنابراین، ما آن نشانه‌ی فزاینده‌ی انتظار را می‌بینیم و اینجا آیه‌ی ۱ از فصل ۵۲ را می‌بینیم. آن را با آیه‌ی ۹ از فصل ۵۱ مقایسه کنید. تفاوت چیست؟ درست است.

به شخصی که در ۱۹۵۱ گفته می‌شود بیدار شود، چه کسی فراخوانده شده تا بیدار شود؟ خداوند، بازوی خداوند. بازوی خداوند بیدار شو. این ساعتی است که ما به قدرت تو نیاز داریم و خدا اینجا می‌گوید، چه کسی باید بیدار شود؟ اورشلیم باید بیدار شود.

بیدار شو. جامه عروسی‌ات را بپوش، اورشلیم. پس، این نغمه انتظار، آماده شو، آماده شو، آماده شو.

سپس به آیه ۵۲ نگاه کنید تا ببینید خدا به اورشلیم چه می‌گوید. گرد و غبار را بتکان، برخیز، و چه؟ بنشین بر تخت بنشین. حالا آن را با آیه ۴۷ مقایسه کنید. کاملاً برعکس است، اینطور نیست؟ از تخت پایین بیا و برو بر خاک بنشین.

پس چگونه این دو نکته یکی از مضامین اصلی اشعیا را بیان می‌کنند؟ بابل با خودش چه کرد؟ بله، این نتیجه نهایی بود. او قبل از آن چه کرده بود؟ او خود را برتر شمرده بود. وقتی خودتان را برتر می‌دانید چه اتفاقی می‌افتد؟ به پای خودتان شلیک می‌کنید یا به قول اشعیا، در نهایت به خاک می‌افتید.

چه اتفاقی می‌افتد وقتی داوطلبانه به خاطر خدا نشستن در خاک را می‌پذیری؟ او تو را بالا می‌برد. این مضمونی است که در تمام طول کتاب جریان دارد. غرور تو را تحقیر خواهد کرد.

توکل به خدا شما را سرافراز خواهد کرد. ببخشید. این را به خاطر داشته باشید.

چیز زیادی از مطالعه‌ی کتاب اشعیا به خاطر نداری. آن را به خاطر بسپار، آن مضمون ایجاد تعادل. غرور تو را تحقیر خواهد کرد.

توکل به خدا شما را بالا می‌برد. آیات سه تا شش. آنها چه می‌گویند؟ چرا خدا قوم خود را فروخت؟ در ازای چه چیزی از آن سود برد؟ هیچ، هیچ.

اون چیزی که دفعه‌ی پیش در موردش صحبت کردیم که، خدایا، تو ما رو طلاق دادی و بنابراین، یا تو مادر، صهیون رو طلاق دادی و بنابراین نمی‌تونی اونو پس بگیری. و خدا گفت، گواهی طلاق مادرت کجاست؟ نه من ممکنه اون رو فرستاده باشم، اما من به طور قانونی یا رسمی ازش طلاق نگرفتم. خب، خدایا، تو مجبور شدی ما رو به طلبکارها بفروشی.

آن طلبکاران چه کسانی هستند؟ نه، من به خاطر چیزی خارج از کنترل مجبور به فروش شما نشدم. بنابراین، دوباره، او می‌گوید، اگر مجبور نبوده آنها را به چیزی بفروشد، این به چه معناست؟ او می‌تواند آنها را رایگان پس بگیرد. او مجبور نیست به کسی پول بدهد. او می‌تواند آنها را تحویل دهد.

بله. من فقط کمی گیج شده‌ام. چرا خدا قوم خود را فروخت؟ آیا بیشتر شبیه این نیست که او آنها را نفروخت، اما اجازه داد که در بازار باشند؟ او آنها را نفروخت، اما اجازه داد که در بازار باشند. بله، منظورم این است که، این، این، زبان استعاری است. این، این، این تصویرسازی است.

و آنها می‌گویند که شما مجبور بودید ما را بفروشید. شما نمی‌توانستید جلوی خودتان را بگیرید. بنابراین، اگر می‌خواهید ما را پس بگیرید، باید کلی پول به کسی بدهید تا ما را پس بگیرد.

و خدا می‌گوید، نه، من چیزی از فروش تو دریافت نکردم. و لازم نیست برای خرید دوباره تو به کسی پول بدهم. بنابراین، این، این تصویرسازی است که کامل نیست.

مثل تمثیل‌هاست، اما داره این نکته رو بیان می‌کنه که من می‌تونم این کار رو انجام بدم. حالا می‌خوام به آیه ششم نگاه کنید که می‌گه، من تو رو مفت فروختم. می‌تونم مفت پست بگیرم.

بنابراین، قوم من نام مرا خواهند شناخت. این به چه معناست؟ آیا آنها قبل از این نام یهوه را نمی‌شناختند؟ البته که می‌دانستند. پس، این به چه معناست؟ شخصیت، شخصیت، آنها خواهند دانست که من چه نوع خدایی هستم.

ممکن است آنها این را با دانش ذهنی می‌دانستند. اما اگر به خاطر داشته باشید، همانطور که قبلاً بارها به شما گفته‌ام، در زبان عبری، مفهوم دانستن به معنای دانستن از طریق تجربه است. بنابراین، آنها قرار است شخصیت مرا تجربه کنند.

پس بقیه‌ی آیه چی؟ اونا می‌فهمن که من هستم که صحبت می‌کنم. من اینجام. معنیش چیه، یعنی چی؟ خیلی خب.

.باشه. باشه. اونا اونو به عنوان پدرشون می‌شناسن.

.مممم. اونا اونو به عنوان یه شخصیت بزرگ واقعی خواهند شناخت. مممم.

.مممم. اونا میدونن کجا پیدات کنن. مممم.

و تمام مسیر را به عقب، به معنی آن اسم، به خاطر بسپارید. حالا این به صورت سوم شخص است، او که هست. اما اگر با او به صورت سوم شخص صحبت نمی‌کنید، او را «من هستم» صدا بزنید.

یک بار دیگر، این مسئله که چه کسی در این جهان می‌تواند بگوید من هستم، و هیچ کس دیگری جز من نیست، مطرح می‌شود. فقط یهوه است. و شما این را خواهید دانست.

خواهی فهمید که من در خلقت هیچ چیز مرا محدود نمی‌کند. بت‌ها محدودند، اما من نه. و می‌تونم تو را بیرون بیاورم و تو این را خواهی فهمید.

بنابراین، شما فیض من را خواهید شناخت. و قدرت من را خواهید شناخت. داشتن یک موجود قدرتمند اگر بخشنده نباشد، فایده‌ای ندارد و داشتن یک موجود بخشنده اگر قدرتمند نباشد، فایده‌ای ندارد، اما شما خواهید دانست که وقتی اینجا می‌گویم «من هستم» منظور کیست، شما خواهید دانست که اکنون چه کسی صحبت می‌کند، سپس در آیات هفت تا دوازده، یک تصویرسازی گسترده داریم.

و من در بالا در پس‌زمینه در مورد آن صحبت کردم. قبل از اختراع باروت، ورود به یک شهر محصور دشوار بود. جایگزین اصلی محاصره بود.

ارتش محاصره‌کننده، شهر را محاصره می‌کرد و از ورود و خروج هر کسی جلوگیری می‌کرد، به این امید که ساکنان را از گرسنگی بکشد. برای کسانی که در داخل شهر بودند، تنها امید این بود که بر محاصره‌کنندگان غلبه کنند. یکی از راه‌های وقوع این امر این بود که سردار محاصره‌کننده به دلیل وقوع حادثه‌ای در جای دیگری از قلمرو خود، مجبور به عقب‌نشینی نیروهایش شود.

این چیزی است که در آیات ۵۲، از هفت تا ۱۲ توصیف شده است. چه زیباست بر فراز کوه‌ها، پاهای یا evangelist کسی که مژده می‌آورد. و همانطور که می‌گویم، مژده بیاورید، ترجمه یونانی آن اساس کلمه است. evangelist.

چه کسی شالوم را منتشر می‌کند؟ دن؟ من یک سوال دارم. همینطور است عکسی که در شهر محاصره شده، یک دونده از نبرد می‌آید و بخشی از شهر محاصره شده است. بله.

این پیام که در آن نبرد دور، متحد آن شهر پیروز شده است. کاملاً درست است. کاملاً درست است.

، بنابراین دیده‌بان بر روی دیوار شهر محاصره شده ایستاده است و می‌گوید، من یک پیام‌رسان می‌بینم. خب. شما چه می‌بینید؟ خب، او شاخه نخلی را تکان می‌دهد. چه زیباست پاهای کسی که بر کوه‌ها مژده می‌آورد.

داستان ماراتن را که به خاطر دارید. این طور بود که کل ماجرا شروع شد. مردی که ۲۶ مایل دوید تا به آتنی‌ها اعلام کند که ارتش یونان در نبرد ماراتن علیه ایرانیان پیروز شده است، به داخل شهر دوید و مُرد.

البته، بخشی از دلیل آن این بود که او روز قبل ۵۲ مایل دویده بود. بنابراین او فقط به خاطر اینکه ۵۶ مایل یا ۲۶ مایل دویده بود، نمرد، اما تصویر اینجا همین است. چه کسی رستگاری را منتشر می‌کند؟ چه کسی به صهیون می‌گوید، خدای تو سلطنت می‌کند.

او در نبرد پیروز شد. صدای دیده‌بان تو، آنها صدای خود را بلند می‌کنند. آنها با هم، از شادی، چشم در چشم، آواز می‌خوانند.

، آنها بازگشت خداوند به صهیون را می‌بینند. حال، می‌خواهم همینجا توقف کنم. برگردیم و به فصل ۴۰ آیات ۳ تا ۵ نگاه کنیم. باز هم، آیات معروف، صدایی در بیابان فریاد می‌زند، راه خداوند را آماده کنید، در صحرا شاهراهی برای خدای ما هموار کنید، هر دره‌ای مرتفع خواهد شد، هر کوه و تپه‌ای پست خواهد شد، زمین ناهموار هموار، ناهمواری‌ها هموار، ناهمواری‌ها هموار خواهند شد، جلال خداوند آشکار خواهد شد و همه بشر آن را با هم خواهند دید زیرا دهان خداوند سخن گفته است.

حالا، سوال من این است که چرا رستگاری بر اساس آمدن خدا توصیف شده است؟ آنها احساس می‌کردند که خدا آنها را رها کرده است. بله، چه چیز دیگری؟ بسیار خب، یک نیروی قوی‌تر به کمک شما می‌آید. این چه چیزی را در مورد آنها نشان می‌دهد؟ آنها تحت محاصره هستند و درمانده شده‌اند.

ما نمی‌توانیم خودمان را نجات دهیم. ما نمی‌توانیم با قدرت خودمان، با انرژی خودمان، با هوش خودمان کاری انجام دهیم تا به نحوی به خدا برسیم. این همان چیزی است که عیسی گفت، منظورش این بود که وقتی گفت، هیچ کس نمی‌تواند به آسمان برود تا خدا را پایین بیاورد.

خدا باید خودش به دنیای ما بیاید. و بنابراین، کل ایده آمدن مسیح، این است که او در ناتوانی ما، در ناامیدی ما به سراغ ما می‌آید، و اگر او این کار را نمی‌کرد، ما تا ابد در ناتوانی و ناامیدی خود باقی می‌ماندیم. او در کوه‌ها چقدر زیباست، پاهای او که مژده می‌آورد.

خب، از شما این سوال را می‌پرسم، لحن اینجا چطور است؟ در ادامه به آیات ۱۰، ۱۱، ۱۲ نگاه کنید. آیا آرام است؟ آیا تأمل برانگیز است؟ آیا تأمل برانگیز است؟ آواز است. بله، پاسخ این سوال منفی است.

آرام نیست. تأمل برانگیز نیست. تأمل برانگیز نیست.

هیجان و شگفتی است. می‌توانم او را در ذهنم تصور کنم. نه، او هنوز از کوه بالا نرفته است.

این پیام‌آور است که آمده، اما به پیام‌آور می‌توان اعتماد کرد، و خداوند درست پشت سر او خواهد بود. وای. هیجان‌انگیز.

سواره نظام دارد می‌آید. بله. دقیقاً.

دقیقاً. در کودکی، من در تشخیص سواره‌نظام از صلیب جلجتا خیلی مشکل داشتم. خب، خداوند در آیه چه کرده است؟ باز هم، در انتظار ۱۰.

او بازویش را برهنه کرده. آستینش را بالا زده. به آن عضله دوسر 60 سانتی‌متری نگاه کن.

وای. حالا یادت هست، فکر کنم، اینجا ازت پرسیدم؟ بله. به آیه ۲ از باب ۵۰ نگاه کن. اینجا، کلمه دست. به جای بازو آمده، اما نکته یکی است.

آیا دست من کوتاه شده است که نتوانم نجات دهم؟ آیا بازوی من خشک شده است؟ و پاسخ، البته، منفی است. بسیار خوب. بیایید به فصل ۵۱، آیه ۵ نگاه کنیم. عدالت من نزدیک می‌شود.

نجات من منتشر شده است. بازوان من قوم را داوری خواهد کرد. سواحل به من امید دارند و برای بازوی من انتظار می‌کشند.

این فقط قوم عبرانی نیستند که منتظر آشکار شدن بازوی خدا هستند، بلکه تمام جهان منتظرند. و البته، بیدار شوید، بیدار شوید، قدرت خود را به دست بگیرید، ای بازوی خداوند. ۵۱.۹.

بسیار خوب. تو قول دادی که این کار را انجام می‌دهی، پس انجامش بده. و دوباره در فصل ۵۲، آیه ۱۰ این اتفاق می‌افتد.

خداوند بازوی مقدس خود را در برابر چشمان همه ملت‌ها آشکار کرده است، و همه اقصی نقاط زمین آن را خواهند دید. باز هم، بارها و بارها در طول این بخش، این نجاتی که خدا قرار است انجام دهد، در برابر دیدگان تمام جهان خواهد بود. این فقط برای اسرائیل نیست، بلکه برای تمام جهان است تا آن را ببینند.

بنابراین، اگر فصل‌های ۴۹ تا ۵۵ رهایی از بابل را توصیف نمی‌کنند، آیات ۱۱ و ۱۲ درباره چه چیزی صحبت می‌کنند؟ گناهان آنها. حال، جنبه جذاب دیگر آن این است. خدا باید به سراغ آنها بیاید، اما آنها چه باید بکنند؟ بله، و فعل آیه ۱۱ چیست؟ بیرون بروید، بیرون بروید.

این هم افزایی جذابی است که با هم برای رستگاری کار می‌کنند. ما بی‌تنه هستیم. خدا باید به سوی ما بیاید. اما وقتی او می‌آید، ما باید گناهان خود را رها کنیم و به استقبال او برویم.

رستگاری همیشه دو طرفه است. باید از جانب خدا آغاز شود، اما بعد ما باید دست دراز کنیم و آن را دریافت کنیم. ما صرفاً دریافت‌کنندگان منفعلی نیستیم که خدا بگوید، باشه، من شما را نجات می‌دهم.

نه، خدا می‌گوید، من شما را نجات خواهم داد. آیا کسی بلند می‌شود و می‌آید تا آنچه را که من به شما پیشنهاد می‌دهم دریافت کند؟ چیز خوبی در مورد دعوت به محراب وجود دارد که در آن شما باید از جای

خود بلند شوید و آنچه را که خدا به شما پیشنهاد می‌دهد دریافت کنید. بسیار خوب، و سپس آیه ۱۲ تصویر بسیار زیبایی است.

خداوند پیشاهنگ شما و خدای اسرائیل پشت سر شما خواهد بود. بله، بله، برخیزید و بروید، اما بدانید که خدا پیشاپیش شما و خدا پشت سر شما می‌رود. و ما به ستون ابر و آتش در بیابان فکر می‌کنیم.

خدا پیشاپیش می‌رود تا هدایت کند، خدا پشت سر می‌آید تا از دشمنی که در تعقیب است محافظت کند. خب، به فصل ۵۲:۱۳ می‌رسیم. همانطور که در پس‌زمینه گفتم، این یکی از واضح‌ترین شواهد در کتاب مقدس است که نشان می‌دهد تقسیم‌بندی‌های فصل‌ها الهامی نیستند. فصل ۵۳ کتاب اشعیا از ۵۲:۱۳ شروع می‌شود. حالا، اینکه چرا تقسیم‌بندی فصل‌ها در این قسمت قرار گرفته، من تا حالا هیچ‌کس را ندیده‌ام که توضیح خوبی برای آن داشته باشد.

ما نمی‌دانیم چه کسی تقسیم‌بندی فصل‌ها را انجام داده است. تنها چیزی که می‌دانیم این است که در زمان نگارش کتاب مقدس عبری، عهد عتیق، شکاف بزرگی بین طومارهای دریای مرده که در اختیار داریم وجود داشته است که هیچ تقسیم‌بندی فصلی ندارند. و سپس اولین کتاب مقدس کامل عبری در سال ۱۰۰۸ میلادی بود که دارای تقسیم‌بندی فصل‌ها است.

برخی می‌گویند مسیحیان اولین کسانی بودند که فصل‌بندی را انجام دادند، زیرا دیگر از طومار استفاده نمی‌کردند، بلکه از کتاب استفاده می‌کردند. و اینکه برای پیدا کردن روی یک طومار، اساساً می‌توانستید آن را باز کنید. و با این کار، می‌توانستید جایی را که می‌خواهید بروید پیدا کنید.

اما در مورد یک کتاب، خب، در هر صورت، هر کسی که این کار را انجام داده، اینجا اشتباه کرده است. چون خیلی خیلی واضح است که ۵۲.۱۳.۱۴ و ۱۵ بخشی از این شعر بزرگتر است. شما پنج بند دارید که هر کدام سه بیت دارند.

خیلی با دقت طراحی شده. همانطور که دکتر کینلا یک بار به من گفت، کسی که این را نوشته، آن را صبح شنبه پشت پاکت ننوشت، نه؟ نه، نه، خیلی با دقت طراحی شده. اگر بخواهید، بند اول ۱۳.۱۴.۱۵ مقدمه است.

بند بعدی ۵۳.۱.۲ و ۳ به ما می‌گوید که چرا او مورد تحقیر قرار گرفت. ۴.۵ و ۶ به ما می‌گویند که بار او چیست. ۷، ۸ و ۹ نتیجه ناعادلانه بندگی او را به ما می‌گویند.

آیات ۱۰، ۱۱ و ۱۲ ماهیت خدمتگزاری او را به ما نشان می‌دهند. بنابراین، این بند اول ۱۳، ۱۴ و ۱۵ با یک تضاد فوق‌العاده مشخص شده است. تضاد بین آیه ۱۳ و آیه ۹ چیست؟ و آیات ۱۴ و ۱۵؟ بنده رنج‌کشیده. و خداوند رستخیز یافته.

آیا می‌گویید عدد ۱۳ همان خداوند برخاسته از مرگ است؟ بسیار خوب، بله. شگفتی و حیرت. حال همانطور که در پیش‌زمینه، آیه ۱۳ می‌گویم، این یکی از کلمات عبری است که معانی متعددی دارد.

آنها به هم مرتبط هستند، اما یک معنی آن خردمند بودن است. و برخی از ترجمه‌های شما این را می‌گویند. او بسیار خردمندانه عمل خواهد کرد.

معنای دیگر آن رونق گرفتن است، البته نه به معنای صرفاً مالی که ما در انگلیسی به آن فکر می‌کنیم. و این ما را به معنای سوم می‌رساند که به نظر من در اینجا معنای صحیح است و آن موفقیت است. اگر کارتان رونق بگیرد، موفق می‌شوید.

اگر عاقل باشی، می‌دانی چگونه موفق شوی. و نکته همین است. بله، این بنده در کاری که برایش فرستاده شده، موفق خواهد شد.

او موفق خواهد شد. او چه خواهد شد؟ سرفراز. او والا و بلندمرتبه خواهد شد.

بلند و والا. این دو کلمه سه بار در کتاب آمده است. کسی می‌داند کلمه اول کجاست؟ فصل ششم.

من خداوند را دیدم که بر تختی بلند و برافراشته نشسته بود. جای دیگر در فصل ۵۷ است. آیه ۱۴، یا در واقع ۱۵.

گفته خواهد شد، بسازید، بسازید، راه را آماده کنید، هر مانعی را از سر راه قوم من بردارید. زیرا چنین می‌گویند. آن که والا و بلندمرتبه است. به عبارت دیگر، در سه مورد، دو مورد از آنها به خدا اشاره دارد.

و این یکی. بنده‌ی من خواهد بود، اصلاً این بنده کیست؟ این اسرائیل نیست. و این اشعیا نیست.

این شخص دیگری است. و من اغلب تصور می‌کنم که این پیامبران سرشان را می‌خاراندند و می‌گویند، من الان چه گفتم؟ او قرار است والا و سربلند باشد. اما خدایا، اینها صفت‌های تو هستند.

و خدا یه جورایی میگه، بله، اشعیا، من اینو میدونم. فقط بنویسش. همونطور که پطرس میگه، پیامبران مشتاق دیدن چیزی بودن که شما مسیحیان الان میبینین.

اما از اوج به حضیض. قبل از اینکه به آنجا برویم، می‌خواهم به آخرین بیت، بیت ۱۲، بروید. خدا برای این بنده چه خواهد کرد؟ او به او پاداش خواهد داد.

چه کسی در نبرد غنیمت را تقسیم می‌کند؟ پیروز، پیروز. بنابراین ما در آیه اول، ۵۲، ۱۳ هستیم. و آیه آخر، ۵۳، ۱۲.

وجود دارد M و ما داریم درباره پیروزی خدمتکار صحبت می‌کنیم. اگر نمی‌توانید آن را بخوانید، آنجا یک پیروزی خدمتکار.

حالا، چرا فکر می‌کنی با این نت شروع می‌کنی و با آن تمام می‌کنی؟ بقیه‌ی شعر چی؟ فاجعه‌ست، نه؟ تراژدی‌ست. وحشتناکه. اما شروع و پایان.

و این ما را به یاد می‌آورد، فکر می‌کنم باید بگویم مرا به یاد پولس در فیلیپیان می‌اندازد. کسی که چون در قالب خدا یافت شد، برابری با او را غنیمت نشمرد، بلکه خود را تهی ساخت. او قالب یک بنده را به خود گرفت.

و چون به صورت بنده یافت شد، انسان گردید، حتی تا به مرگ. از این رو، خدا او را بسیار سرفراز کرد و نامی برتر از هر نامی به او بخشید. از اوج تا حضیض.

چطور عیسی می‌توانست کاری را که انجام داد، انجام دهد؟ چطور می‌توانست ردای جلال را کنار بگذارد و از پلکانی از ستارگان به اصطبل پایین بیاید؟ چون او می‌دانست که کیست. می‌دانست داستان چگونه به پایان می‌رسد. و با دانستن این موضوع، می‌توانست هر چیزی را تحمل کند.

بعضی از ما باید این را بدانیم. بعضی از ما به اندازه کافی در مورد چگونگی پایان داستان متقاعد نشده‌ایم. اگر خودت را بشناسی، مهم نیست که تنها چیزی که باید بپوشی یک حوله باشد.

چیزی از دست نمی‌رود. اما اگر نمی‌دانی کی هستی، پس رفیق، باید هارت، شافنر و مارکس را داشته باشی. شاید این بگویند که من خودم را نمی‌شناسم.

به هر حال، این هارت، شافنر و مارکس نیستند. می‌توانم این را به شما تضمین بدهم. شروع و پایان با پیروزی

چون آنها فوراً از تو شگفت‌زده شدند. ظاهر او چنان تغییر کرده بود که دیگر به انسان شباهت نداشت، و شکل او فراتر از بنی آدم بود. یک لحظه صبر کن.

یه لحظه صبر کن. این اون چیزی نیست که ما انتظار داشتیم ناجی مون این شکلی باشه. قرار بود خوش تیپ باشه.

قرار است خوش‌قیافه باشد. نه آن صورت زخمی و کج‌ومعوج و مصلوب. نه.

حالا، در آیه ۱۵، یک مسئله وجود دارد. من نسخه استاندارد انگلیسی را اینجا دارم. در آن آمده است، او بر بسیاری از ملت‌ها نیز خواهد پاشید.

پادشاهان به خاطر او دهان خود را خواهند بست. من در مورد شعر عبری به شما چه گفتم؟ موازی بودن. یک مصرع مترادف مصرع دیگر است.

خب، دهانشان را ببندند و بپاشند، این که موازی نیست. یک مشکل دیگر هم وجود دارد. هر جای دیگری که این فعل بپاشد، یعنی چیزی را روی چیز دیگری پاشیدن.

بنابراین طبق منطق دستور زبان، او باید ملت‌ها را روی چیزی بپاشد. این فعل به این شکل لازم که اینجا آورده‌اید، نمی‌آید. اما این سه صامت در عربی به معنای وحشت‌زده کردن هستند.

این تنها مورد استفاده از این کلمه در کتاب مقدس عبری خواهد بود. اما من، می‌دانید، اگر به بهشت بروم و خدا بگویند که این بارش نم‌نم است، خواهم گفت بله، قربان. اما من کاملاً مطمئنم که این یک شوک ناگهانی است.

فکر می‌کنم این تشابه است. او بسیاری از ملت‌ها را شگفت‌زده خواهد کرد. پادشاهان به خاطر او دهان خود را خواهند بست.

چه کسی فکرش را می‌کرد که ناجی جهان چنین قیافه‌ای داشته باشد؟ همه آرزوی آرامش‌بندی را دارند، اما هیچ‌کس نمی‌تواند چهره‌ی کج و معوج و آسیب‌دیده‌اش را تحمل کند. آنچه را که به آنها گفته نشده، خواهند دید. و آنچه را که نشنیده‌اند، خواهند فهمید.

مطمئن نیستم که کلمه «فهمیدن» دقیقاً کلمه درستی باشد، اما ایده این است که آنها تشخیص خواهند داد، پسر، ما هرگز این را نشنیده‌ایم. و بنابراین آیه اول از فصل ۵۳. مشکل آیه اول چیست؟ این یک عضله دوسر بازوی ۲۷ اینچی نیست.

این یه چیز کوچولوی نخ، باریک و درازه. اون اره نیست. اون مثل یه گیاه جوان، مثل ریشه‌ای در زمین خشک، جلوی چشمش رشد کرده.

می‌دونی، آدم نمی‌تونه رشد اون چیز رو ببینه. من امروز صبح داشتم با دندونپزشک صحبت می‌کردم. اون پرسید، چمن‌هات چطورن؟ گفتم، اوه، گفت، آره، دیروز داشتم از پنجره بیرون رو نگاه می‌کردم.

به همسرم گفتم، فکر کنم می‌تونم رشدش را ببینم. اما نکته اینجاست که شما نمی‌توانید رشد این چیز را ببینید. این فقط یک گیاه کوچک باریک و دراز است که در زمین خشک رشد می‌کند.

روزها می‌گذرد و آن چیز ذره‌ای رشد نکرده است. او نه شکلی داشت و نه شکوهی که بخواهیم به او نگاه کنیم. نه زیبایی که بخواهیم او را بخواهیم.

من فکر می‌کنم عیسی زشت بود. فکر نمی‌کنم او شبیه سر سلیمان از مسیح باشد. می‌گویید، از کجا چنین تصویری به ذهنتان می‌رسد؟ خب، نوشته شده که او غم‌ها و اندوه‌های ما را بر دوش کشید.

و برای بعضی از ما، اولین غم روز، نگاه کردن به آینه است. فکر کنم قبلاً این را به شما گفته‌ام، اما وقتی حدود ۱۱۴ سال پیش بچه بودم، تلویزیون نداشتیم. ۵:۳۰ عصر یکشنبه، بزرگترین داستانی که تا به حال گفته شده از رادیو پخش می‌شد.

نمایش‌های نمایشی از داستان‌های انجیل. و من به ویژه داستان سامری نیکوکار را خیلی خیلی خوب به یاد دارم. پدر خانه را ترک کرد، با پسر و همسرش خداحافظی کرد و به راه افتاد.

اما هیچ‌وقت در تشخیص کسی که نقش عیسی را می‌خواند، مشکلی نداشتید. او صدای بم فوق‌العاده‌ای داشت. و هر بار که صحبت می‌کرد، صدای ارگ در پس‌زمینه پخش می‌شد.

خب، شاید اگر اینجا بایستم و بگویم، من خدا هستم و یک ارگ نواخته شود، ممکن است کمی از جا پرید. بله، درست است. حالا، ما یک نوازنده‌ی درامز با لباس مخصوص می‌خواستیم که رژه‌ی پیروزی ما را رهبری کند.

نه، نه، هیچ چیز در مورد او جز خوبی‌اش وجود ندارد. یک خوبی فرازمینی، ترسناک و محکوم‌کننده. اگر به توصیفات خدمتکار در صفحات ۴۲، ۴۹ و ۵۰ نگاه کنید، تأکید فزاینده‌ای بر طرد او می‌بینید.

اینجا به اوج خود می‌رسد، نه تنها طرد شدن، بلکه رنج. و اگر به فصل ۱۱ برگردید، تصویر مسیح، جوانه‌ای است که از کنده یسی رشد می‌کند. او با چشمان خود قضاوت نخواهد کرد.

او مانند یک پادشاه معمولی عمل نخواهد کرد. نه، این مرد مانند یک کودک حکومت خواهد کرد. هیچ یک از مظاهر پادشاهی در او وجود نداشت.

خب، ما چه واکنشی به او نشان دادیم؟ ما از او بیزار بودیم. حال، بیزار بودن در زبان عبری به معنای بی‌ارزش دانستن، به فکر نکردن است. او ارزش وقت گذاشتن ندارد.

لازم نیست به این یارو توجه کنی. مشخصاً برای حکومت کردن ساخته نشده. یه مرد به معنای واقعی کلمه. مریض و دردمند.

و به نظر من، نکته این نیست که بگوییم عیسی همیشه بیمار بود، بلکه صرفاً استفاده از این نوع زبان برای بیان این نکته است که او مرد قوی‌ای نیست. او مرد قدرتمندی نیست. و خب، ما چه کار کردیم؟ بخش آخر آیه سوم.

پنهان کردیم. نمی‌خواستیم به او نگاه کنیم. دوست نداریم با آدم‌هایی باشیم که غمگین یا افسرده یا رنج‌کشیده هستند.

ما همچنین دوست نداریم با افرادی باشیم که آشکارا خوب هستند. نظر او چیست؟ می‌دانید، شما با چانه‌تان رهبری نمی‌کنید. کمی از خودتان محافظت می‌کنید.

آدم یه چیزی رو ذخیره نگه می‌داره. اما این یارو، خجالت‌آوره. هرچی ببینی همونو گیرت میاد.

او مورد تنفر بود. و ما، نمی‌دانم چرا آنها این کار را ادامه می‌دهند، ما به او احترام نمی‌گذاشتیم. خب، من می‌دانم صدف‌های محترم چه هستند، اما چیزی که هست، ما به او هیچ توجهی نمی‌کردیم.

معنیش همینه. اون لیاقت توجه ما رو نداشت. ما کارهای دیگه ای داشتیم که باید انجام بدیم.

ما به او فکر نکردیم. قرار نیست از روی یک جعبه ابزار بپریم بیرون و بگوییم، باشه. من به روشی که او یهودیان را به تصویر می‌کشید فکر می‌کنم.

همیشه به بدترین شکل ممکن بود. ویژگی‌های ظاهری‌شان، خیلی زشت بود. بینی‌های بزرگ، موهای بلند و ژولیده.

بنابراین، من تصور می‌کنم که او ممکن است برخی از همان ویژگی‌ها را داشته باشد. دقیقاً. اینکه مردم واقعاً چنین ویژگی‌هایی دارند.

دقیقاً. دقیقاً. می‌دانید، او نه شکل و نه زیبایی‌ای داشت که ما بخواهیم آن را داشته باشیم.

منظورم این است که، می‌دانید، او فقط یک کت و شلوار به نام خود داشت. حتماً صندلی‌اش براق بوده است. اگر امروز بود، او الان با دوازده اراذل و اوباش در یک اتوبوس مدرسه‌ی درب و داغان رانندگی می‌کرد.

بله. و این نجات‌دهنده‌ی دنیاست؟ بند سوم. حالا به خواندن من گوش دهید.

بی‌شک او غم‌های ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خود حمل کرد. با این حال، ما او را از جانب خدا رنج‌دیده، مضروب و مبتلا پنداشتیم. اما او به سبب گناهان ما مجروح شد.

او به خاطر گناهان ما له شد. تنبیهی که برای ما شفا به ارمغان آورد، بر او آمد. و با زخم‌های او، ما شفا یافتیم.

ما همه مانند گوسفندان گمراه شده بودیم. هر کس را به راه خود کشانده بودیم. و خداوند گناه همه ما را بر او نهاد.

فکر می‌کنید حرف درستی می‌زند؟ حالا مخصوصاً به آیه چهارم نگاه کنید. چرا این مرد کتک خورد؟ نه، در قسمت آخر آیه چهارم. خدا این کار را کرد.

آره، داشت بهش نزدیک می‌شد. باید یه کم زرنگ باشی. منظورم اینه که با چانه‌ات رهبری کنی، به چانه‌ات ضربه می‌خوری.

بله، همانطور که مل گفت، برای ما بود. اما ما به او نگاه کردیم و گفتیم، خودش باعث این اتفاق شده. این اتفاق برایش افتاده بود.

و دوباره، می‌توانم افرادی را که در آن صبح جمعه در آن جمعیت بودند تصور کنم. خب، می‌دانید، من فکر نمی‌کنم او سزاوار مصلوب شدن باشد. اما رفیق، باید کمی باهوش باشی.

منظورم این است که او واقعاً خودش این بلا را سرش آورد. منظورم این است که تمام این حرف‌ها در مورد خوردن گوشت و نوشیدن خونم، منظورم این است که اگر این حرف‌ها را بزنی، مردم تو را خواهند کشت. متأسفم، خیلی بد است.

او مرد خوبی است. اما می‌دانید، او درد، بیماری، گناهای و خطاهای ما را به دوش کشیده است. و از طرف دیگر، همانطور که در پس‌زمینه می‌گویم، کتکی که برای ما سلامتی به ارمغان آورد، بر دوش او بود.

صلح در این برهه زمانی ترجمه بسیار نامطلوبی است. شالوم به معنای رفاه است. به همین دلیل است که امروزه در مرکز شهر اورشلیم، سلام و احوالپرسی «ما شالومچا» است.

شالوم چگونه؟ و اینه که، حالت چگونه؟ وضعیت سلامتی چگونه؟ نکته همینه. اون کتک خورد و ما خوب شدیم. و شما این رو به وضوح در این تشابه می‌بینید.

با زخم‌های او، ما شفا یافتیم. حالا، من به خصوص بند ۶ را دوست دارم، چون من و پدرم وقتی دبیرستان بودم گوسفند پرورش می‌دادیم. بعضی‌ها می‌گویند گوسفندها احمق هستند.

من خیلی مطمئن نیستم. فکر می‌کنم عمدتاً آنها آدم‌های تک‌رو و مصممی هستند. اوه، به این توده علف نگاه کن.

ممم، خیلی خوشمزه بود. اوه، به این یکی نگاه کن. اوه، به این یکی اینجا نگاه کن.

اوه، و این یکی، و این یکی، و این یکی. و نگاه کن، نگاه کن، نگاه کن. من کجا هستم؟ چگونه به اینجا رسیدم؟ همه ما، مانند گوسفندان، گمراه شده‌ایم.

این ماییم. احمق نیستیم، فقط مصمم هستیم. من هر چیزی رو که بخوام، وقتی که می‌خوامش، می‌خوام.

و کتاب مقدس آن را شرارت می‌نامد. متأسفانه ما هیچ کلمه معاصر خوبی برای ترجمه آن نداریم. این مفهوم، مفهوم انحراف و کج‌خلقی را دارد.

و فکر می‌کنم این موضوع را می‌فهمد. چیزی در ما پیچیده است که هرگز نمی‌تواند فراتر از آنچه فکر می‌کنم به نفع من است، نگاه کند.

و خداوند همه چیز را بر او نهاد. حال، به بیت آغازین بند بعدی نگاه کنید که درباره بی‌عدالتی‌ای که بر او رفته بود صحبت می‌کند. او مظلوم و رنج کشیده بود، اما دهانش را باز نکرد، مانند بره‌ای که به کشتارگاه برده می‌شود، مانند گوسفندی که در برابر پشم‌چینان خود خاموش است.

عیسی، اگر بتوانم از یک واژه جدید استفاده کنم، گوسفند صفتی ما را بر خود گرفت. در ما، آن خودخواهی مصممانه وجود دارد. در او، آن بی‌دفاعی ملایم وجود دارد.

ما یک گوزن نر داشتیم، و او بدجنس بود. و بنابراین وقتی پشم‌چین داشت می‌آمد، می‌خواستیم وقتی پشم‌چین مجبور شد آن گوزن نر را بگیرد، آنجا باشیم. فکر کردم این قرار است جالب باشد.

پشم‌چین به گوزن نر نگاه کرد. گوزن نر به او نگاه کرد. و پشم‌چین به سرعت یک مار، خم شد و یک پای عقبش را گرفت، و آن گوزن نر در حالی که پاهایش در هوا بود، به نرمی یک پرده آبی، روی سینه پشم‌چین افتاده بود.

من مبهوت شدم. همانطور که گوسفند در مقابل پشم‌چین ساکت است، او نه تنها از راه خود دست کشید، بلکه از حق خود برای رسیدن به راه خود نیز دست کشید. و خب، از این کار چه چیزی نصیبش شد؟ با ظلم و ستم و قضاوت، او را بردند.

در مورد نسل او، چه کسی اصلاً به این واقعیت فکر می‌کرد که او از سرزمین زندگان جدا شده است؟ در آن روزها، مردن بدون فرزند مانند این بود که هرگز زندگی نکرده باشی. و می‌توانم تصور کنم که شش ماه گذشته، عیسی در راه اورشلیم است. او دارد برای این احمق‌ها درباره صلیب صحبت می‌کند.

و آنها می‌گویند، نه، پیتر، تو نخست‌وزیر نخواهی شد. من نخست‌وزیر خواهم بود. تو می‌توانی وزیر بهداشت باشی.

و درست اینجا شیطان نشسته است. عیسی، تو به اورشلیم خواهی رفت. و آنها تو را خواهند کشت.

می‌دونی که هستن. و شش ماه دیگه، انگار اصلاً زندگی نکردی. حالا ببین، ۲۰، ۳۰ تا زن جوون خوش‌قیافه اونجا هستن.

هر کدام از آنها به محض اینکه سرشان کلاه برود با تو ازدواج می‌کنند. و تو می‌توانی یک خانواده کوچک تشکیل بدهی. و می‌توانی تمام این چیزهای فوق‌العاده‌ای را که به ما یاد داده‌ای به فرزندان هم یاد بدهی.

خیلی خوشحالم که می‌دانم عیسی چه گفته است. او گفت، ساکت شو. اما از نسل او، چه کسی گمان برد که او از سرزمین زندگان منقطع شده و به خاطر گناه قوم من مضروب شده است؟ و آنها قبر او را با شیرین و با مرد ثروتمند در هنگام مرگش ساختند.

بدتر از همه اینکه حتی نمی‌توانستند او را در کنار فقرایی که دوستشان داشت دفن کنند. او باید در کنار ثروتمندان شرور دفن می‌شد. اگرچه او هیچ خوشنونی مرتکب نشده بود.

هیچ فریبی در دهانش نبود. کتاب مقدس نسبت به ثروت بسیار دوپهلو است. اگر ثروتی دارید، آن نعمتی از جانب خداست.

سپاسگزار باشید و از آنها برای برکت دادن به جهان استفاده کنید. اما بیشتر ثروتمندان آنها را از طریق خشونت و فریب به دست آورده‌اند. من به خدا خدمت کردم.

من از حقوقم گذشتم. و در عوض چه چیزی به دست آوردم؟ ظلم، قضاوت، بی‌فرزندی، دفن شدن با ثروتمندان. و چرا؟ به نظرم آیه ۱۰ در فهرست بدترین آیه‌های کتاب مقدس قرار دارد.

به معنای واقعی کلمه، چیزی که می‌گوید این است که خدا از له کردن او خوشحال شد. او او را به غم و اندوه انداخت. حالا، من دو پسر دارم.

چندین مورد از آنها وجود داشته است. چندین بار که می‌خواستم آنها را بکشم، اما نه واقعاً. خدا از له کردن او خوشحال شد. این چه نوع خدایی است؟ برای من، بهترین مثال، مثالی است که سال‌ها پیش شنیده‌ام.

آن مرد یک پل‌ساز بود. او یک پل بزرگ بالابر روی رودخانه را اداره می‌کرد. آن یک پل راه‌آهن بود.

معمولاً به دلیل ترافیک زیاد روی رودخانه، بالا نگه داشته می‌شد. و وقتی قرار بود قطارها بیایند، آن را پایین می‌آوردند و قطار از رودخانه عبور می‌کرد. دوباره آن را بالا می‌بردند.

یک روز، کارگر پل‌سازی پسر کوچکش را با خود به محل کار آورد. ساعت ۳ بعد از ظهر، صدای سوت قطار را از دور شنید. او، این قطار مسافربری بعد از ظهر است.

ماشین‌آلات و چرخ‌دنده‌ها را انداخت. و آن صدها تن فولاد شروع به ریزش کردند. و ناگهان، پسرش فریاد زد، بابا! او برگشت و دید که آستین کت پسرش در آن چرخ‌دنده‌ها گیر کرده است.

او باید در کسری از ثانیه تصمیم می‌گرفت. ماشین‌آلات را از دنده خارج می‌کرد و جان پسرش را نجات می‌داد و تماشا می‌کرد که قطار چطور از روی پل باز بالا می‌آید و ۳۰۰ نفر را به کام مرگ می‌برد، یا گوش‌هایش را می‌بست و ماشین‌آلات را در دنده رها می‌کرد. می‌ترسم اگر تو سوار آن قطار بودی، اگر پسر من بودی، شنا می‌کردی.

اما خدا گوش‌هایش را به روی ما بست. این‌طوری می‌توانست او را خوشحال کند، چون می‌دانست می‌دانست چه بهایی برایش خواهد داشت.

و شما آن را بلافاصله در بقیه آیه می‌بینید. و خنده‌دار است. مترجمان در این مورد خیلی جنجال به پا کرده‌اند، چون الهیات مانع می‌شود.

متن می‌گوید وقتی روح او را قربانی گناه می‌سازید. خب، در الهیات اصلاح‌شده‌ی خوب، این غیرممکن است. ما نمی‌توانیم مسیح را قربانی گناهانمان کنیم.

است. وقتی روح او قربانی گناه را تقدیم می‌کند ESV خدا باید این کار را انجام دهد. بنابراین، این

این چیزی نیست که متن می‌گوید. اما می‌بینید، متن نمی‌تواند درست باشد، زیرا با الهیات ما مطابقت ندارد. دیگران می‌گویند، خب، شما به خدا اشاره می‌کنید.

و بنابراین آنها خواهند گفت وقتی خدا جان خود را قربانی گناه می‌کند. خب، این تمام ماجرا نیست. اما این تنها زمانی در این متن است که به خدا اشاره می‌کنید.

فکر می‌کنم منظور همان مردمی است که اشعیا با آنها صحبت می‌کند. عیسی با بدن شکسته و خونین خود در دستانش به سوی ما می‌آید و می‌گوید، ای فرزند، مرا به جای خود به پدر تقدیم کن. وقتی جان او را قربانی گناه کنی، او فرزندانش را خواهد دید.

فرزندی ندارد؟ او میلیون‌ها فرزند در سراسر جهان دارد، زیرا حاضر بود جان خود را فدا کند. و آیا او روزهای خود را طولانی‌تر خواهد کرد، در حالی که در ۳۲ سالگی از دنیا رفته است؟ نه، او تا ابد زنده خواهد ماند. از رنج و وحش، و اراده خداوند، لذت خداوند، به معنای واقعی کلمه، در دست او به موفقیت خواهد رسید.

بله. بله. اگر او را قربانی گناهان خود کنیم، ماموریت او موفقیت‌آمیز خواهد بود.

چقدر غم‌انگیز است اگر بگوییم، من به پیشکشی نیاز ندارم. خیلی ممنونم. پس بی‌فایده بوده است.

از دل رنج و عذاب و وحش، او خواهد دید و راضی خواهد شد. من این افتخار را داشتم که هنگام تولد فرزند سوممان، پیتر، در اتاق زایمان باشم. به نظرم افتخار بزرگی است.

نمی‌دانم چقدر افتخار بزرگی است که ببینی کسی را که بیشتر از همه در دنیا دوستش داری، در حال تقلا و رنج کشیدن است. کارن می‌گوید، اگر کسی بگوید زایمان بدون درد، اجازه دارم او را بزنم. و تو فقط می‌توانی بگویی، من تو را می‌زنم.

زور بزن. و وقتی پیتر به دنیا آمد، باید بگوییم، زشت بود. قرمز، چروکیده، لزج و زوزه‌کشان، مثل گربه‌های دعوایی.

و او را روی سینه کارن گذاشتند. و مانند تماشای خورشید بود که از پشت ابرها بیرون می‌آید. از میان رنج و وحش، او خواهد دید و راضی خواهد شد.

بله پدر، ارزشش را داشت. ارزشش را داشت. با دانش خودش، نه با دانش ذهنی، نه، نه.

به واسطه‌ی رابطه‌اش با پدر، می‌تواند بسیاری را عادل بشمارد؟ او گناهان ایشان را بر دوش خواهد کشید، بنابراین، من او را در میان بسیاری شریک خواهم ساخت. او غارت‌شدگان را با زورمندان تقسیم خواهد کرد. زیرا جان خود را به کام مرگ ریخت و از خطاکاران شمرده شد.

با این حال، او گناه بسیاری را بر دوش کشید و برای خطاکاران شفاعت کرد. بنابراین، در فصل‌های ۴۹، ۵۰، و ۵۲، این امر انتظار را افزایش می‌دهد. بله، ما توسط دشمن محاصره شده‌ایم ۵۱.

و ما فکر می‌کردیم که خدا ما را فراموش کرده است. اما او گفته است که ما را فراموش نکرده است. و ما جرات می‌کنیم باور کنیم که آنجا، آن سوی کوه‌ها، او برای ما می‌جنگد.

و بله، این هم دهنده. او، وای. قرار است شاهد نمایش قدرت خدا باشیم.

چی؟ چی؟ این هالک شگفت‌انگیز نیست. بعضی از شما به اندازه کافی بزرگ هستید که بفهمید وقتی می‌گویم این یک موجود ضعیف 90 پوندی است، در مورد چه چیزی صحبت می‌کنم. تبلیغات چارلز اطلس را یادتان هست؟ اوه، خدای من.

چطور می‌خواهی با این ما را نجات دهی؟ و خدا می‌گوید، باور کن. این بازوی قدرتمند من است. من این را خیلی وقت پیش، وقتی که در مورد فصل‌های ۷ تا ۱۲ صحبت می‌کردیم، گفتم.

ضعف خداست. ضعف او از هر قدرت انسانی بزرگتر است. قدرت او در توانایی اوست که تمام شرارت‌هایی را که دنیا می‌تواند تولید کند، در خود بپذیرد و عشق را به آنها بازگرداند.

دوستان من، این یعنی قدرت.

بیا بید دعا کنیم. اوه، خداوند عیسی، چگونه می‌توانیم هرگز، هرگز به اندازه کافی از تو تشکر کنیم؟ اما صدای تو را می‌شنویم که می‌گویی، من تشکر تو را نمی‌خواهم. من می‌خواهم که تو مرا به جای خودت به پدر تقدیم کنی. و بنابراین، ما این کار را می‌کنیم، خداوندا. ما دوباره این کار را می‌کنیم، می‌گوییم: متشکرم.

از تو به خاطر تمام چیزهایی که برای ما تحمل کردی، سپاسگزاریم. تو به هر شکلی به زمین آمدی، غیر از شکلی که ما انتظار داشتیم. اما به خاطر ما، ردای سلطنتی‌ات را کنار گذاشتی. تو یکی از ما شدی. متشکرم. متشکرم.

ای پروردگار، به ما بیاموز که گام نهادن در جای پای تو یعنی چه. کنار گذاشتن ردای سلطنتی. کنار گذاشتن حقوق خود.

تا نیازمان به دفاع از خودمان را کنار بگذاریم. پروردگارا، مانند عیسی، به ما کمک کن تا نتیجه بندگی خود را به دست تو بسپاریم و اجازه دهیم هر کاری که می‌خواهی با آن انجام دهی. و ما می‌دانیم که این خوب خواهد بود. به نام تو دعا می‌کنیم. آمین.